

## خوش نویس هفت قلم

هم زمان با روز خوش نویسی درباره علی اکبر اسماعیلی قوچانی نوشتیم، هنرمند مشه‌دی که هفت سال برای کتابت بزرگ‌ترین قرآن مطلای جهان تلاش کرد



مریم شیعه ادر کوچه پس کوچه های قوچان توپ جیری اش را دنبال می‌کند. روزگار قحطی است و بزرگ ترها برای آنکه بچه ها چند ساعتی گرسنگی را فراموش کنند، تکه های جیر را به شکل توپ درمی آورند و دستشان می دهند. او سرگرم بازی است که پدر پیدایش می شود. می‌گوید «مادر مرده است و باید به مریض خانه برود.» پسر دل از بازی نمی‌کند. مرگ برایش بی معناست؛ چیزی که هنوز نه دیده و نه تجربه کرده است. بی اعتنا می‌گوید نمی‌آید. عصر می‌شود. هوا تاریک می‌شود و مادر به خانه بازمی‌گردد. پشت در منتظرش می‌ماند اما خبری از او نیست. تازه همان وقت است که مرگ شکل واقعی خود را نشان می‌دهد. مردن یعنی کسی که همیشه برمی‌گشت. دیگر از در خانه وارد نمی‌شود. علی اکبر آن شب تا صبح گریه می‌کند. در صفحه اول شناسنامه متولد ۱۳۲۳ است. هر چند خودش می‌گوید چند سالی بزرگ تر است. تنها پسر خانواده بود و چهار خواهر داشت. پدرش کشاورزی می‌کرد و خانواده. سال های سخت قحطی را می‌گذراند. چند سال پس از مرگ مادر، پدر هم از دنیا رفت. هیچ‌کس را نداشتند تا سرپرستی آن‌ها را به عهده بگیرد. هر پنج بچه را به مرکزی سپردند که آن روزها «خانه مهر» نام داشت. جمعه‌ها درهای پرورشگاه باز می‌شد و بچه‌ها یکی یکی با خویشاوندانشان می‌رفتند. علی اکبر و خواهرانش اما جایی برای رفتن نداشتند. سهم آن‌ها از جمعه. تماشای خلوت شدن راهروها و ماندن پشت دیوارهایی بود که در روز تعطیل بلندتر به نظر می‌رسیدند. سیزده ساله که شد، گفتند دیگر باید زندگی خودش را اداره کند. از خانه مهر بیرون آمد. بی‌آنکه خانه‌ای منتظرش باشد. تا شب در شهر چرخید و سرانجام گوشه خیابانی دراز کشید. آن شب را زیر پلی به صبح رساند؛ نخستین شب زندگی مستقلی که دیگران برایش تعیین کرده بودند. روز بعد شاخه‌های خشک و پهن درختان از این سو و آن سو جمع کرد و به نانوائی‌ها فروخت تا سوخت تنور شود. هرچه درمی‌آورد، میان یک قرص نان و جای خواب تقسیم می‌کرد. شب‌ها با پرداخت یک قران در قهوه‌خانه‌ای در میانه بازار قوچان می‌خوابید. بعضی روزها هم، همه درآمدش همان یک قران بود. در چنین روزهایی باید میان شام و سقف یکی را انتخاب می‌کرد. یکی از نانواها او را به کار گرفت. یک سال کنار تنور ایستاد. خط خوشی داشت. گاهی شاگردان مدرسه تکالیف خط و نقاشی‌شان را به او می‌سپردند و انعام می‌دادند. یک روز با پس اندازش برای شاطرها لیموناد خرید؛ نوشیدنی‌گرانی که بیشتر در دست آدم‌های مرفه دیده می‌شد. همین پذیرایی کوچک به

اتهام ختم شد. همکاران گفتند لایذ دستش در دخل رفته است. قسم خوردن فایده‌ای نداشت. علی اکبر شب تا صبح بیدار ماند و چهره صاحب نانوائی را کشید. صبح، تصویر را به دیوار زد. صاحب نانوائی و شاطرها با دیدن نقاشی بالاخره پذیرفتند پول از کجا آمده است.

## دستی که از کنار تنور بیرون آمد

دیدار اتفاقی با یکی از معلمان قدیمی، مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. معلم وقتی از وضع شاگرد سابقش باخبر شد، او را به خانه خود برد. هم کاری برایش فراهم کرد و هم فرصتی برایش مهیا کرد تا درسش را ادامه دهد. بعدها به تهران رفت. نستعلیق را نزد سید حسن میرخانی آموخت. نسخ و ثلث را در محضر احمد معصومی، مشهور به نجفی زنجان، دنبال کرد و از آموزش‌های ابراهیم بوذری بهره برد. تسلطش به شیوه‌های متعدد، عنوان «خوشنویس هفت قلم» را برایش به همراه آورد. در سال ۱۳۴۵ در پایه‌گذاری شعبه انجمن خوش‌نویسان قوچان نقش داشت و از سال ۱۳۵۶ در مشهد ساکن شد. سال‌ها فعالیت هنری سرانجام به استخدام او در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجامید و از همان مجموعه بازنشسته شد.

## وعده‌هایی که رفت

کتابت قرآن در عید غدیر سال ۱۳۹۵ به پایان رسید. «۶۵ صفحه. هرکدام با وزنی حدود سه تا سه و نیم کیلوگرم. متن قرآن با قلم نی و مرکب نوشته شد و طلای ۱۸ عیار در تذهیب‌ها و حاشیه‌ها به کار رفت. در سنت کتاب آرایبی ایرانی، طلا برای نمایش ثروت صرف به صفحه نمی‌آمد؛ نور می‌ساخت. مرز متن و آرایه را مشخص می‌کرد و نگاه را به سوی کلمات هدایت می‌کرد. اثر به پایان رسید اما سرنوشت عجیبی داشت. از سال‌ها پیش مسئولان مختلف به کارگاه رفتند. کنار صفحات عکس گرفتند و وعده موزه، سازه نگهدارنده یا انتقال اثر را دادند. حتی در سال ۱۳۹۵ اعلام شد قرآن پس از رونمایی در موزه قوچان قرار می‌گیرد، وعده‌ای که عملی نشد. او می‌توانست اثر را بفروشد اما دلش راضی نشد. می‌خواست اثر دیده شود و بهانه‌ای برای انتقال همان هنری باشد که روزگاری زندگی خودش را نجات داده بود. تا اواخر سال ۱۴۰۴، هنوز قرآن در خانه‌اش نگهداری می‌شد. او حالا فقط مکانی استاندارد می‌خواهد که هم صفحات را از رطوبت، نور و آسیب جابه‌جایی حفظ کند و هم امکان بازدید از این اثر فاخر که کلام خداست، برای مردم فراهم باشد.

کاتب اهل بیت<sup>(ع)</sup>

او در نگارش کاشی‌های صحن قدس حرم رضوی، کتیبه‌های مسجد هامبورگ و نوشته‌های درهای حرم امام حسین<sup>(ع)</sup>، مشارکت کرد و نمایشگاه‌هایی در شهرهای ایران و کشورهای چون ترکیه، سوریه، پاکستان و بلغارستان داشت. کتاب‌های آموزشی متعددی نیز درباره نستعلیق، نسخ، ثلث و دیگر شیوه‌های خوش‌نویسی منتشر کرد. منابع جدیدتر تعداد آثار مکتوبش را بیش از چهل عنوان نوشته‌اند. دلش می‌خواست قرآنی نفیس را کتابت کند. بعد از بازنشستگی، همین کار را هم کرد. عید غدیر سال ۱۳۸۸ کار او آغاز شد. صفحه‌ها کاغذ نبودند؛ پارچه‌هایی بودند که چندین بار زیرسازی و رنگ می‌شدند تا سطحی چرم‌مانند، مقاوم و قابل شست‌وشو پیدا کنند. هر صفحه ۲۵۰ در ۱۷۵ سانتی‌متر بود. او از حقوق بازنشستگی و سرمایه شخصی‌اش خرج کرد. کمک‌های مردمی رسید و ده‌ها هنرمند، به ویژه زنان تذهیب‌کار، ساعت‌های بسیاری بی‌مزد کار کردند. شمار کسانی که با جان و دل در مراحل گوناگون آماده‌سازی پارچه، طراحی، کتابت، تذهیب و ساخت تجهیزات نقش داشتند، از ۱۲۰ نفر فراتر رفت.



از دستخط اسماعیلی قوچانی، مشق نستعلیق کنند. کتاب دوم نیز که با محوریت احادیث امام رضا<sup>(ع)</sup> و به خط خوش اسماعیلی قوچانی منتشر شده، در دو بخش نظم و نثر تنظیم شده است.

## کلک خوش

علی اکبر اسماعیلی قوچانی تاکنون آثار مکتوبی نیز به چاپ رسانده است. دو نمونه از این کتاب‌ها «خودآموز خوش‌نویسی» و «کلک خوش‌نویسی، با چهل حدیث رضوی»، است. کتاب نخست که توسط انتشارات به‌نشر روانه بازار کتاب شده، مناسب هنرجویان خوش‌نویسی است تا با الگوبرداری

## فایده سخن نگفتن در محفل دانشمندان

حکایت

نشیدنی که صوفی‌ای می‌گفت: ..... زیر تعلین خویش میخی چند؟ آستینش گرفت سرهنگی..... که: بیا نعل بر ستورم بند

گلستان سعدی- باب چهارم- در فواید خاموشی



رضا جنگی

زمان بازگشایی و تعطیلی مدارس بیشترین میزان ترافیک را در شهر شاهدیم.

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی صاحب امتیاز

مدیرمسئول و سردبیر سید میثم موسوی‌مهر

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵

نمابر ۰۵۱-۳ ۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

سال هفدهم ۲۱ مهر ۱۴۰۵

۲۴مادی‌الاول ۱۴۸۸ شماره ۴۸۸۱

Shahraraneews.ir

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۷:۴۶

غروب آفتاب ۱۶:۵۸:۳۸

اذان مغرب ۱۷:۱۷:۰۰

نیمه شب شرعی ۲۲:۳۵:۴۷

اذان صبح فردا ۰۴:۱۳:۴۶

طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۷:۴۷

## تقویم تاریخ

امروز سالروز افتتاح ساختمان بیمارستان امام رضا<sup>(ع)</sup>، اولین بیمارستان نوین مشهد است که در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به ثمر نشست.

۲۱ مهر ۱۳۸۷ اولین فضای ویژه بانوان در بوستان‌های بزرگ پردیس قائم<sup>(ع)</sup> در ضلع غربی میدان شهید فهمیده در مشهد افتتاح شد.

## عکس روز



عکس: الهام مهدیزاده/شهرآرا

## بالارفتنی که فقط به چشم ساده بود!

الهام مهدیزاده ادر میان جریان همیشگی پله برقی که با منطق ریاضی و بی‌تفاوت، همه را به سمت بالا می‌برد، تضاد عجیبی به چشم می‌آید، پله برقی برای همه یکسان عمل می‌کند، اما وزن هر قدم ایستاده رویش، با دیگری متفاوت است، تفاوتی به وسعت زمین تا آسمان. در میان انبوه جماعت روی پله برقی، بوی نان تازه مردی ناخودآگاه نگاه‌ها را به سمت و سوی خود می‌کشاند. بوی نان تازه او برای لحظاتی حس تازگی می‌دهد. در تلاقی نگاه و بوی نان تازه و تازگی، کشف‌هایش روایت دیگری دارند. کشف‌هایی که زبان به خستگی باز کرده‌اند. این کشف‌ها روایتگر زحمتی بی‌وقفه‌اند. تلاشی برای خانواده و فرزند. زبان کشف‌ها روایت سنگین شانه‌های مردی است که بار مسئولیت خانواده‌ای را به دوش می‌کشد.

## استوری گرام

## مکان چگونه برای سخنرانی

## وزیر دخالت در امور خارجی آماده شد

نمی‌ماند تا اندوه را تجربه کند و اگر بمیرم و هنوز بخشی از من باقی باشد. آن بخشی از من که من نبوده رفته و برای من باقی مانده نیاز به اندوه نیست. مرید پرسید: استاد، انصافا خودتان فهمیدید چه گفتید؟ سقراط گفت: انصافا نه. در این لحظه یک منبع آگاه که در جمع مریدان نفوذ کرده بود از جا برخاست و کلت کمربندش را بیرون آورد و با شلیک پنج گلوله به نواحی مختلف بدن سقراط، به زندگی او خاتمه داد. پس از آنکه سکوت خاصی بر حمام حکمفرما شد، یکی از مریدان از جا برخاست و پرسید: ای نفوذی، چرا پنج تا؟ نفوذی گفت: پس چندتا؟ مرید گفت: شیش تا. منبع آگاه گلوله دیگری به پیکر بی‌جان سقراط شلیک کرد و گفت: بفرما، شیش تا. در این لحظه مریدان جملگی برخاستند و پس از آرزوی آمرزش و آرامش برای روح سقراط، نقش وی را جمع کردند و حمام را شستند و مکان را برای سخنرانی وزیر دخالت در امور خارجی ایالات متحده آمریکا آماده کردند و دسته جمعی به بالکن رفتند تا پرواز روح انگیز پرستوها را تماشا کنند.



قائم و نویسنده: سید مهدی نژاد

سقراط حکیم بزرگ یونان که سایر حکمای بزرگ یونان، به جز آن دسته از حکمای بزرگ یونان که پیش از او می‌زیستند، جملگی بی‌واسطه یا باواسطه یا به هر حال شاگردان او بودند، در حال مرگ بود. بدین‌گونه که جبار زمان به جرم تمسخر اشیای مقدس و ایجاد فساد ذهنی در جوانان به او یک جام شوکران خورانده بود و زهر اندک اندک داشت به بافت‌ها و نسوج وی ورود می‌کرد و یکی یکی آن‌ها را از کار می‌انداخت. اما سقراط با اینکه زهر در اندام وی ورود کرده بود، در کناروان حمام نشسته بود و هارهای خندید و از خود سرخوشی عجیبی بروز می‌داد. تا حدی که برخی از ناظران آگاه براین باور بودند که نکند جبار زمان به جای شوکران نوشیدنی دیگری به وی خورانده است. مریدان که گرد سقراط جمع شده بودند تا از نزدیک شاهد این رویداد تاریخی باشند با دیدن خنده و سرخوشی سقراط تعجب کردند. یکی از مریدان پرسید: استاد، می‌خندد؟ سقراط گفت: بلی. مرید پرسید: چراخب؟ سقراط گفت: دلیلی برای اندوه نیست. اگر من بمیرم و کامل بمیرم، کسی باقی